

ستون‌های سه‌گانه روابط بین‌الملل و عملکرد اخلاق

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۹

تاریخ تأیید: ۸۸/۱۱/۲۲

دکتر حسین دهشیار*

بازیگران در صحنه بین‌المللی، تلاش خود را بر این موضوع قرار می‌دهند که از تمام دارایی‌های خود بهره ببرند. به همین دلیل، ارزش‌های اخلاقی، خواه در هیئت آسمانی و خواه در کسوت مدنی مورد توجه قرار می‌گیرند. از این‌رو ستون‌های سه‌گانه روابط بین‌الملل، یعنی قدرت، امنیت و صلح، اخلاق ماهیتی کاملاً مشروع می‌یابند. با توجه به این واقعیت که در صحنه بین‌الملل، نقض نظم، ضرورتاً با تنبیه مواجه نمی‌شود و کشورهای بزرگ به لحاظ حجم توان‌مندی و کنترل سازمان‌های بین‌الملل، امکان وسیع‌تر برای مشروعیت بخشیدن به ارزش‌های اخلاقی با منافع خود دارند، باید درک کرد که اخلاق، ویژگی موقعیتی دارد. بنابراین، اگر تشخیص، این باشد که ارزش‌های اخلاقی، تسهیل‌کننده است، آن‌گاه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و در صورتی که ارزش‌های اخلاقی، دست‌یابی به خواست‌ها را پرهزینه و یا غیرممکن سازد، در این صورت به حاشیه رانده می‌شود.

واژه‌های کلیدی: دارایی‌های ملی، هنجارها، ارزش‌های اخلاقی، نظم لیبرال، نظم اخلاقی.

درک روابط بین‌الملل، ضرورتاً نیازمند چرایی تعامل بازیگران در گستره سیستم است. بازیگران، فارغ از این که چه ماهیتی برای آنان منظور شود، از یک سو باید به نیازهای خود توجه کنند و در مسیر تحقق آنان گام بردارند و از طرف دیگر، معطوف به این نکته باشند که دست‌یابی به اهداف، در خلاء شکل نمی‌گیرد، بلکه در رابطه با مؤلفه‌های مورد توجه دیگر بازیگران، حیات چشم‌اندازها امکان‌پذیر می‌گردد. در چارچوب این منطق، تنیدگی بازیگران صحنه بین‌المللی در مسیر نائل شدن به خواست‌هاست که این سؤال مطرح می‌شود که چه عواملی مؤثر هستند و از میان فاکتورهای تعیین‌کننده، کدام یک از اعتبار و ارجحیت فزاینده‌تر برخوردار است. یکی از عناصر مطرح در روابط بین‌الملل، نقش مباحث و ایده‌های اخلاقی در شکل دادن به ماهیت تعامل بازیگران است. در طول تاریخ، این نکته مورد بحث و جدل بوده است که چه جایگاهی می‌بایست برای اخلاق در عملکرد بازیگران و تصمیمات آنان قائل شد. از ۲۴۰۰ قبل از میلاد، این موضوع تا به امروز مطرح بوده است. از ارسطو در دولت شهرهای یونان تا ماکیاولی در دولت شهرهای ایتالیا و نهایتاً در کلان‌شهرهای دهکده جهانی در خصوص این که اخلاق چه نقشی باید در قلمرو تعاملات بین‌بازیگری ایفا کند، اظهار نظر شده است. نگاه تاریخی، ما را به این سمت سوق می‌دهد که اخلاق، هیچ‌گاه مبنای جهانشمول برای رقم زدن کیفیت رفتار در صحنه بین‌المللی و حیات‌بخش غایی تصمیمات راهبردی نبوده است. درک سیستمی، این واقعیت را به وضوح بیان می‌کند که قاعداً ملاحظات غیر ارزشی، بنیان و چارچوب اصلی جهت‌گیری‌ها را مشخص می‌سازند. تحلیل تصمیم‌گیری هم این را به خوبی به صحنه می‌آورد که بازیگران، سوای از این که در چه مقطعی و یا این که در چه جغرافیایی حضور داشته‌اند، سیاست خارجی بهینه را معیار عملکرد قرار نداده‌اند، بلکه بسندگی به لحاظ محدودیت منابع، زمان و توان‌مندی‌ها همیشه مطرح بوده است. با در نظر گرفتن این نکات است که باور بر این قرار می‌گیرد که در بهترین شکل ممکن در صحنه روابط بین‌الملل و در خوشبینانه‌ترین ارزیابی‌ها، اخلاق، نقش موقعیتی در شکل دادن به ماهیت تعاملات بین‌المللی و خط‌مشی‌های سیاست خارجی بازی می‌کند. بهتر است کشورهای غیر بزرگ در سیستم بین‌الملل برای حفظ منافع خود، اجازه ندهند که روابط بین‌الملل، هویت اخلاقی پیدا کند؛ چرا که کشورهای بزرگ - که از قدرت برتر برخوردار هستند - در پناه توجیهات اخلاقی (مبتنی بر اخلاق مدنی) به تحمیل خواست‌ها و ارزش‌های خود بر



آنها خواهند پرداخت. بنابراین، تا زمانی که اخلاق، جایگاه موقعیتی دارد، از اثرگذاری طبیعی و جهانشمول برخوردار نخواهد شد.

منابع حیات بخش دارایی در صحنه بین الملل

آن چه کتمان ناپذیر است، این که بازیگران، بدون توجه به ظرفیت‌های مادی، بدون در نظر گرفتن تمایزات ارزشی و بی‌اعتنا به چگونگی شکل‌گیری سیاست‌ها، خواهان این هستند که جایگاه و موقعیت خود را در صحنه جهانی در درجه اول، تثبیت و در صورت امکان، ارتقا دهند. در دوران «صلح طولانی»،^۱ آن را در برابر یافتیم، همان طور که در عصر «قرن جنگ تمام عیار»،^۲ آن را لمس کردیم. البته آشکار است که بازیگران با توجه به مؤلفه‌های تأثیرگذار، راه‌های متفاوتی را برای تحقق خواسته‌های خود در نظر می‌گیرند.^۳ در منطقه صلح - که در برگرنده کشورهای معتقد به اهمیت خصوصیات داخلی در شکل دادن به حجم تأثیرگذاری بین‌المللی است - و در منطقه منازعه - که بازیگران، تأکید کمتری به نقش تعیین‌کننده حیات مدنی در اقتدار بین‌المللی دارند - به ضرورت متوجه می‌شویم که رفتارها، سیاست‌ها و خط مشی‌ها بر اساس یک مجموعه از مؤلفه‌های یکسان و دارای اعتبار همسنگ قوام نمی‌یابند. با وجود این که بازیگران، بدون استثناء تحت تأثیر دو دسته از واقعیات هستند، اما تأثیرپذیری آنان یکسان نمی‌باشد. گروهی از واقعیات، ماهیت اجتماعی دارند که در بطن حیات اجتماعی شکل می‌گیرند؛ در حالی که گروهی دیگر از واقعیات، اساساً خارج از کنترل ما هستند و ماهیت طبیعی دارند. در نتیجه می‌بایست بین جهان اجتماعی و جهان طبیعی، تمایز قائل شد.^۴ در عین این که دارای تأثیرپذیری همسان نیستند، از تأثیرگذاری یکسان و هم‌اندازه هم برخوردار نمی‌باشند. بازیگران در حیطه روابط بین‌الملل که اساساً طلب جایگاهی در حد و اندازه‌های امیال خود هستند، از تمامی دارایی‌های در اختیار استفاده می‌کنند. آن چه به موقعیت، در تعاملات، حیات می‌دهد، میزان، تنوع و حجم دارایی‌ها است. بنابراین، آشکار است که چرا کشورها همگی در صدد این هستند که سیاست حداکثری را در رابطه با این دارایی‌ها دنبال کنند. در این جا صحبت از قدرت نیست؛ چرا که خواهان این هستیم که از یک فهم تک بعدی جلوگیری کنیم. به همین دلیل است که مفهوم دارایی را مطرح می‌کنیم که در برگرنده یک نگاه چند لایه‌ای به عناصر و مؤلفه‌های حیات‌دهنده توان‌مندی می‌باشد. در تمامی تئوری‌های مطرح روابط بین‌الملل، این پیش‌فرض که بازیگران، فزون‌ترین



دارایی‌ها را طلب می‌کنند، اجماع نظر کلی وجود دارد. دارایی‌ها بر حقوق بین‌الملل در کثرت عضویت در نهادهای بین‌المللی و اتحادیه‌ها جلوه‌گر می‌شود و در حوزه داخلی باید توجه معطوف به توان نظامی، امنیت اقتصادی، الگوهای ارزشی و کیفیت مناسبات اجتماعی شود. واقع‌گرایان که تأکید را بر طبیعت غیر قابل تغییر انسان می‌گذارند، در کنار واقع‌گرایان ساختاری که اهمیت فراوان برای تحلیل کلان قائل هستند، تلاش برای انباشت دارایی‌ها را اجتناب‌ناپذیر می‌دانند؛ چرا که ماهیت حیات بین‌المللی را به شدت، هرج و مرج محور تلقی می‌کنند. یکی تأکید بر کارگزار دارد؛ در حالی که دیگری بر ساختار اتکا می‌کند؛ هر چند که در هر دو انباشت دارایی‌ها اولویت می‌یابند. «ما همچنان با این معمای عملی روبه‌رو هستیم که تا چه حد، یک فرد تصمیم‌گیرنده بر شکل گرفتن پی‌آمدهای سیاسی، تأثیرگذار است و تا چه حد، فاکتورهای غیر شخصی از قبیل جنبش‌های تاریخی، ایدئولوژی‌ها و سیستم‌های حکومتی، تعیین‌کننده اقدامات هستند».^۵ لیبرال‌ها که طبیعت انسان را تغییرپذیر می‌دانند، در کنار لیبرال‌های نهادگرا - که اهمیت قدرت نظامی را کتمان نمی‌کنند - نیز به نیاز انباشت دارایی‌ها برای دستیابی به جایگاه و موقعیت مورد نظر بازیگر اهمیت قائل می‌شوند؛ هر چند که اعتقاد وافر دارند که: «کارگزار است که در تحلیل نهایی، تعیین می‌کند از پدیده‌های مرتبط، کدامین چشمگیر است».^۶ تحلیل سیاست خارجی که به عنوان یک دیسپلین متمایز از واقع‌گرایی و لیبرالیسم در ارزیابی و درک عملکرد بین‌المللی بازیگران از نقطه نظر کثیری مطرح می‌باشد، با تأکید بر جنبه روان‌شناختی چرایی تصمیمات، اهمیت فراوان برای دستیابی به جایگاه و موقعیت مطلوب‌تر در نزد بازیگران قائل است. تعریف شرایط به وسیله تصمیم‌گیرنده در هرم ساختار سیاسی، حیات‌بخش رفتارها است. با در نظر گرفتن این واقعیت که تصمیم‌گیرندگان، خواهان افزایش اعتبار و موقعیت خود در صحنه داخلی هستند، واضح است که تلاش وافر انجام می‌دهند تا جایگاه و موقعیت کشور را در قلمرو بین‌المللی ارتقاء دهند که این خود به طور مستقیم باعث تقویت موقعیت داخلی آنان می‌شود. با در نظر گرفتن این که تصمیم‌گیرندگان در حیطه سیاست خارجی در وهله اول، خواهان حفظ و یا تقویت موقعیت خود در ساختار قدرت هستند، طبیعی است که توجه به بعد روان‌شناختی چرایی تصمیمات صورت گیرد. تئوری‌های شناختی سیاست خارجی مبتنی بر این نکته است که منافع، برخاسته از ایده‌ها هستند و فاقد حیات عینی هستند.^۷ بنابراین، جدا از این که از چه زاویه تئوریک به چرایی عملکرد بازیگران در صحنه

بین‌المللی بپردازیم، این مسئله، مشهود است که کشورها با توجه به تجارب تاریخی، الزامات ساختاری و ضرورت‌های شخصیتی، تلاش در راستای دستیابی به یک جایگاه رفیع با استفاده از تمامی دارایی‌ها را در اختیار قرار می‌دهند. دارایی‌ها در دو حیطة، قابل رؤیت هستند: حیطة داخلی و قلمرو بین‌المللی. این امکان برای بازیگر وجود دارد که تلاش را بر این نکته قرار دهد که موقعیت و پرستیژ خود را برای تحقق کم‌هزینه‌تر و کارآمدتر اهداف از طریق بهره‌وری از منابعی که صحنه جهانی در برابر او قرار می‌دهد، ارتقاء دهد. الحاق به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، این امکان را برای بازیگر به وجود می‌آورد که با استفاده از امکانات و موقعیت‌ها - که خارج از حوزه اختیار او است - به تقویت موضع و جایگاه خود بپردازد. این نهادها در واقع، پنجره‌های فرصت هستند تا از طریق آنها به تسهیل دستیابی به اهداف موفق شد. با در نظر گرفتن این نکته که نهادهایی که شکل می‌گیرند و جهت‌گیری آنها، بازتاب چگونگی قدرت در سطح جهان است، نهادها حیات می‌یابند؛ چون بازیگران مطرح و صاحب‌وزن را به این نتیجه می‌رسانند که نهادها، امکان تحقق خواسته‌ها را امکان‌پذیرتر می‌کند. در نتیجه، باید نهادها را «صحنه‌هایی قلمداد کرد که در آن، روابط، قدرت خود را نشان می‌دهند».^۸ پس نهادها شکل می‌گیرند؛ چون بازیگران برتر - که در صحنه بین‌المللی از حجم وسیع‌تری از توان‌مندی برخوردار هستند - خواهان این می‌شوند که از این طریق به نفوذ گسترده‌تری نائل شوند. الحاق به این نهادها هر چند به نفع بازیگران بزرگ مؤسس آن است، اما در عین حال، ظرفیت بازیگران دیگری را که ملحق می‌شوند، افزایش می‌دهد و در کنار آن، ظرفیتی را فراهم می‌کند که به منابع حیات‌دهنده توان‌مندی‌های کشورهای دیگر نیز دسترسی پیدا شود. تمامی بازیگران حاضر در یک نهاد از الحاق در رابطه با افزایش حجم توان‌مندی خود بهره می‌برند؛ هر چند ممکن است میزان بهره‌مندی به یک میزان نباشد. در یک نهاد، «... تمامی طرف‌ها منفعت می‌برند که در صورت عدم الحاق، محققاً آن را به دست نمی‌آورند».^۹ الحاق به نهادهای بین‌المللی، نوعی از دارایی است که در اختیار تمامی بازیگران است. از این رو، نهادها، دارایی محسوب می‌شوند که تنها به ضرورت صرف الحاق موقعیت و جایگاه منطقه‌ای و جهانی بازیگر، افزایش می‌یابد. البته ارتقای جایگاه و موقعیت، بستگی به نوع نهاد، حجم توان‌مندی‌ها و نوع قدرت هنجاری و نظامی و اقتصادی قدرت‌های برتر حیات‌دهنده نهادها دارد. حتی در تئوری‌هایی هم که بازیگر، خود، منفعت‌محور، خودمتمکی و حداکثرگرا^{۱۰} محسوب می‌شود، با تحلیل لیبرال‌ها از نهادها



به عنوان چارچوب‌هایی که «... تشویق‌گر همکاری»^{۱۱} است، مخالفتی جدی نشده است. از بطن این نوع همکاری، کشورها موفق می‌شوند به دارایی از نوع بین‌المللی دسترسی پیدا کنند. دارایی بین‌المللی، منجر به افزایش قدرت مانور در قلمرو گیتی و اتصال به منابع قدرت فراملی می‌شود. در کنار دارایی‌های بین‌المللی، کیفیت دیگری از دارایی است که ماهیت آنها داخلی است. دارایی‌های داخلی، دو نوع هستند: بخشی از آنها هنجاری و بخش دیگر، مادی هستند، البته میزان این دو نوع دارایی در هر جامعه‌ای متفاوت است. در بعضی از جوامع، بعد هنجاری، فزاینده‌تر و برجسته است و برعکس. در جوامعی که در حوزه صلح هستند، دارایی‌های هنجاری از برجستگی فراوان برخوردار است؛ چرا که این اعتقاد وجود دارد که قدرت بر خلاف گذشته - که از لوله تفنگ بر می‌خاست - به شدت متأثر از ظرفیت‌ها و اعتبار هنجاری است. البته این بدان معنا نیست که دارایی‌های مادی، اهمیت ندارند؛ چرا که هنجارهای جامعه‌ای، اعتبار و مشروعیت می‌یابند که کالاهای مادی بهره‌مند از کیفیت بالا در آن وجود داشته باشد. این دو دارایی در هم تنیده هستند. در جامعه‌ای که دارایی‌های مادی در سطح جامعه، گسترده و پی‌آمدهای رفاهی و امنیتی آن مثبت هستند، محققاً هنجارها از مشروعیت فزاینده و بالا برخوردار هستند. در رابطه با دارایی‌های بین‌المللی، این تأکید وجود دارد که در چارچوب درک توپ بیلباردی از جهان که ... «بزرگ‌ترین توپ {کشور} بر روی میز هر زمان و هر وقت که بخواهد می‌تواند دیگر توپ‌ها را حرکت دهد»^{۱۲} الحاق به سازمان‌هایی که قدرت‌های بزرگ، بانی آن هستند، باعث ارتقای جایگاه و موقعیت جهانی می‌شود. در حالی که وقتی صحبت از دارایی‌های داخلی است، به جهت این که تکیه بر ظرفیت‌های بومی است، نه تنها استقلال عمل، فراوان‌تر به وجود می‌آید، بلکه بهره‌وری و سود فراوان‌تر نیز برای بازیگر حیات می‌یابد؛ زیرا هیچ‌گونه هزینه‌ای در راستای تقسیم منافع با بازیگران بین‌المللی وجود ندارد.

در رابطه با این که کدام یک از این دارایی‌ها اولویت پیدا می‌کنند، بستگی مستقیم به شرایط زمانی، ویژگی‌های منطقه‌ای، نقش بازیگر و چینه‌بندی قدرت در گستره گیتی دارد. دست‌آوردها در حیطه داخلی، بستگی تام به کیفیت و ماهیت دارایی‌های مادی و هنجاری دارد. دست‌آوردها در حیطه بین‌المللی و در رابطه با همکاری «تناسب با اندازه و وزن دولت‌های درگیر {نهادها} دارد»^{۱۳} به طور کلی، آن نوع دارایی انتخاب می‌شود که تسهیل‌کننده تحقق خواست‌ها باشد. بازیگران با توجه به ظرفیت‌های در اختیار در قلمرو

بین‌المللی و در صحنه بومی به این تصمیم می‌رسند که بهره‌برداری فزون‌تر از دارایی‌ها چه محیطی، کارآمدتر و مطلوب‌تر است. نوع تصمیم در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه در رابطه با واقعیات مادی و هنجاری در سطوح مختلف حیات می‌یابد. اعتقاد و باورهای تصمیم‌گیرندگان در خصوص این که به دارایی‌های داخلی یا خارجی توجه کند و یا این که هر دو را البته با تأکیدهای مختلف به طور همزمان مورد استفاده قرار دهد، بستگی مستقیم به چارچوب‌های اعتقادی و ساختاری دارد. «اعتقادات و باورهای فردی، دارای ریشه‌های اجتماعی هستند».^{۱۴} پس انتخاب بازیگر با توجه به این که تصمیم‌گیرندگان، افراد هستند، متأثر از مبانی اعتقادی و باورها هست. از سوی دیگر، بازیگران بدون توجه به خواست و میل خود، تحت تأثیر ماهیت ساختار سیستم بین‌الملل هستند. پس باید گفت که باورها و اعتقادات، جنبه ارادی و انتخابی دارند؛ در حالی که ساختار، اساساً ماهیت جبرگونه و تأثیر الزامی دارد. بنابراین، از یک سو باید گفت که در سیاست‌گذاری و این که کدامین دارایی و کدامین سطح، مطلوب و بسنده است، با توجه به این که باورها و اعتقادات، تعیین‌کننده هستند، قدرت، صرفاً مهم نیست، بلکه ارزیابی و تصور تصمیم‌گیرندگان از قدرت است که از اهمیت و اعتبار برخوردار می‌باشد.^{۱۵} در این تصویر، توان‌مندی و قدرت، کاملاً به صورت متنی ارزیابی می‌شود که متکی به تصورات تصمیم‌گیرندگان است. از سوی دیگر، تصمیمات در خصوص این که توجه به سوی کدامین جنبه از دارایی‌ها جلب شود، ماهیت ساختاری می‌یابد و معطوف به ارزیابی‌های کلان‌محور می‌شود. بر خلاف ارزیابی متنی که بر اساس تعریف موقعیت است، در تحلیل ساختاری، توجه به الگوهای توزیع قدرت، معطوف است که اعتقاد دارد پی‌آمدها و نتایج که بازیگران، آنها را تجربه می‌کنند، برخاسته از الزامات ساختار سیستم بین‌الملل است.^{۱۶} این بدان معناست که اهداف، منافع ملی، استراتژی، طراحی خط مشی، پیاده‌سازی و ارزیابی اهداف، فضاهای عملیاتی به طور آشکار، متأثر از ناامنی و هرج و مرج است.^{۱۷} آن چه واضح است، این مهم که بازیگران بدون توجه به وزن، موقعیت جغرافیایی و منابع، کیفیت ساختار قدرت سیاسی و مؤلفه‌های فرهنگی - اجتماعی، در صدد هستند که جایگاه و موقعیت خود را در سطح منطقه و جهانی به سطحی برسانند که بسنده‌ترین بسته را برای تحقق اهداف و خواست‌ها به وجود آورند. بدون توجه به این مسئله که بر این اعتقاد باشیم که هدف نهایی بازیگران، امنیت است و یا این که بر این باور باشیم که بقا، خواست غایی آنان است و یا این که این نظر را بسط دهیم که بازیگران، در صدد مشارکت برای

صلح هستند؛ این انکارناپذیر است که تمامی بازیگران، بدون استثناء خواهان جایگاه و موقعیتی هستند که غنای روانی و ظرفیت‌های مادی برای آنان فراهم می‌کند. حال این نکته پیش می‌آید که استفاده از چه نوع دارایی به نحو بسنده‌تری دسترسی به جایگاه مورد نظر را فراهم می‌کند.

قدرت، امنیت و صلح: ستون‌های سه‌گانه روابط بین‌الملل

با توجه به این که امنیت، قدرت و صلح، ستون‌های کلیدی هستند، امنیت بدون قدرت، عامل دستیابی نیست و امنیت هم ضرورتاً نیاز به تداوم صلح دارد. بدون امنیت و قدرت، بقای بازیگر به خطر می‌افتد و بدون صلح هم تداوم قدرت داخلی با خطر مواجه می‌شود. در گستره تاریخ و برای تمامی تصمیم‌گیرندگان، همیشه این نکته مورد توجه بوده که از دارایی‌های در اختیار، کدام یک بسنده‌ترین فرصت، کم‌هزینه‌ترین مسیر و کارآمدترین چارچوب را برای دستیابی به جایگاه و اعتبار به وجود می‌آورد. در طول تاریخ و کشورهای مختلف با توجه به ارزش‌های تصمیم‌گیرندگان و به طور همزمان به جهت الزامات سیستم به ارزیابی مطلوب بودن حیطه‌های داخلی و بین‌المللی پرداخته‌اند. با وجود این که سطوح مختلف توسعه اقتصادی، میزان نهادینه‌بودن ساختارهای سیاسی، مبانی ارزش‌ها و باورهای تصمیم‌گیرندگان مطرح بوده است. با وجود این، همگی، هدف دستیابی به بسنده‌ترین جایگاه و موقعیت را طلب کرده‌اند. سه نوع قدرت در صحنه گیتی قابل رؤیت است: قدرت‌های نظامی، قدرت‌های هنجاری و قدرت‌های اقتصادی. این احتمال وجود دارد که بازیگری، هیچ کدام از قدرت‌های ذکر شده را در سطح پایه نداشته باشد و یا این که تمامی قدرت‌ها و یا مجموعه‌ای از آنها را داشته باشد و این که یک بازیگر، کدامین از این قدرت‌ها را ترجیح می‌دهد، به شدت، متأثر از تجارب تاریخی، اعتقادات و ارزش‌های هنجاری است. آمریکا سمبل قدرت نظامی و ژاپن، معیار قدرت اقتصادی محسوب می‌شوند. البته باید توجه شود که صحبت از اتحادیه اروپا به عنوان قدرت هنجاری و یا آمریکا به عنوان قدرت نظامی به این معنا نیست که اروپا، فاقد قدرت نظامی و یا آمریکا بی‌بهره از مؤلفه‌های ارزشی است، بلکه این نکته را می‌رساند که هر یک از بازیگران ذکر شده با توجه به فرهنگ استراتژیک، نقش بین‌المللی، چشم‌اندازهای اجتماعی و تجارب تاریخی، یکی از انواع قدرت را مناسب‌ترین برای هویت دادن به اهداف می‌یابد. به همین دلیل است که بعضی از بازیگران، بیشتر بر این نکته تأکید دارند که



منافع باید تعیین‌کننده جهت‌گیری‌ها باشد؛ در حالی که بعضی از بازیگران، نگاه را متوجه هویت به عنوان مبنای حیات‌بخش اهداف می‌دانند. سه نظریه در خصوص بازیگرانی که منفعت‌محور هستند، مطرح است. بعضی این اعتقاد را دارند که دولت‌ها اساساً میل برای کسب قدرت دارند و هدف غایی آنها قدرت است.^{۱۸} در حالی که نظریه دیگر بر این باور است که دولت‌ها اساساً در طلب بقاء هستند و برای همین سعی می‌کنند، امنیت را حداکثری نمایند.^{۱۹} تئوری دیگر بر این مبنا شکل گرفته که دولت‌ها، نهادها را حیات می‌دهند؛ چون «طلب‌گر همکاری غیر متمرکز، دولت‌های برخوردار از حاکمیت هستند؛ بدون این که هیچ مکانیزم مؤثر فرماندهی وجود داشته باشد».^{۲۰} بازیگرانی نیز هستند که در شکل دادن به انتخاب‌های خود، هویت محور هستند. از دیدگاه این بازیگران، ایده‌ها و به عبارت صحیح‌تر، ایده‌ها و هنجارهای مشترک، اهمیت وافر در شکل دادن به چشم‌اندازها و اهداف دارند. «بهترین فاکتورهای ایده‌ای، همان اعتقادات فراگیر یا اعتقادات بین‌الذهانی هستند که قابل تقلیل به افراد نیستند».^{۲۱} در هر سه چارچوب نظری با وجود تفاوت در پیش‌فرض، این باور وجود دارد که از دارایی‌های در دسترس باید استفاده شود تا بتوان به جایگاه مورد نظر دسترسی یافت. این بدان معناست که «تمامی دولت‌ها تحت تأثیر این منطق هستند که دلالت بر این دارد که آنها نه تنها دنبال فرصت می‌گردند تا از یکدیگر بهره‌مند شوند، بلکه آنها اقدام می‌کنند تا اطمینان حاصل کنند دیگر دولت‌ها، آنها را مورد بهره‌برداری قرار نمی‌دهند».^{۲۲} با وقوف به این مهم که دولت‌ها در چارچوب منطقی رفتار می‌کنند، یعنی با توجه به ارزش‌ها، ساختارها و در بطن سوء تفاهم‌ها تصمیم می‌گیرند، واضح است که دولت‌ها به تمامی دارایی‌های در اختیار توجه کنند و بر اساس اولویت‌هایی که در ذهن دارند و با توجه به واقعیات محیط عملیاتی به تعیین روش پردازند. بازیگران، جدا از این که به کدامین «مفاهیم متعارض در مطالعه روابط بین‌الملل: صلح، قدرت و امنیت»^{۲۳} اولویت قائل هستند، در چارچوب دو محیط ذهنی و عملیاتی به تصمیم‌گیری می‌پردازند. دولت‌ها به عنوان مطرح‌ترین بازیگران در صحنه بین‌المللی، دارای سه گزینه هستند. آنها می‌توانند بر اساس توجه و تأکید به دارایی‌های مادی به تعاملات بین‌المللی وارد شوند و اولویت را بر مبنای مادی قدرت قرار دهند. این امکان هم هست که دولت‌ها به مؤلفه‌های هنجاری قدرت توجه کنند و خواهان حیاتی در صحنه بین‌الملل باشند که متأثر از ایده‌ها و ارزش‌هاست؛ پس یکی در چارچوب‌های مادی به ارزیابی صحنه بین‌الملل می‌پردازد؛ در حالی که دیگری به مبانی



ارزشی و هویتی توجه می‌کند تا در صحنه بین‌المللی موفق شود. هر چند این امکان هم هست که یک دولت به هیچ‌کدام از این دو محیط به عنوان مقوله مستقل نگاه نکند و آنها را در هم تنیده کند و با توجه به اولویت‌ها و رجحان‌ها و از همه مهم‌تر شرایط، با اولویت‌بخشی به یکی از آنها هر دو را تعیین‌کننده و تأثیرگذار مطرح کند. می‌توان بیان داشت که مردم و نخبگان از دریچه‌هایی می‌توانند به صحنه گیتی بنگرند و بخواهند آن را به بهترین شکل در جهت ارتقای موقعیت و جایگاه خود مدیریت کنند. بازیگران می‌توانند در چارچوب مدل منفعتی و به عبارتی دیگر، سطح دولتی منافع مادی اقدام کنند. این امکان هم هست که بازیگر در چارچوب مدل اجتماعی شدن اقدام کند. این به معنای آن است که فرهنگ سیاسی، جهت‌دهنده سیاست و خط مشی‌ها باشد. در نهایت، این که بازیگران می‌توانند بر توجه به مدل تأثیرگذاری تکیه کنند تا کشور دیگر را تحت تأثیر قرار دهند.^{۲۴} برای ارتقای جایگاه و موقعیت بازیگران، قاعدتاً می‌توانند اولویت را به مؤلفه‌های مادی قدرت بدهند و یا این که تأکید اولیه و اصلی را بر مؤلفه‌های ارزشی قدرت بگذارند. در هر دو حالت بر این نکته تأکید می‌شود که «رابطه بین روابط بین‌المللی و سیاست‌های داخلی وجود دارد».^{۲۵} هر چند اولویت‌ها مختلف است؛ چون می‌تواند این تأثیرگذاری، برخاسته از مؤلفه‌های سخت‌افزاری یا از فاکتورهای نرم افزار قدرت باشد. در صحنه روابط بین‌الملل، این ویژگی هست که نظم وجود دارد؛ همان طور که در قلمرو داخلی کشورها نیز نظم وجود دارد. هر بازیگری، اصولاً در تلاش است تا نظم مورد علاقه خود را همان طور که در گستره داخلی پخش است، در صحنه بین‌المللی نیز هم مطرح باشد، اما تفاوت عمده‌ای بین نظم در داخل و نظم در صحنه روابط بین‌الملل وجود دارد. در صحنه روابط بین‌الملل، نقض نظم، ضرورتاً تنبیه را به دنبال ندارد. بازیگران برتر، اگر نظم را نقض کنند، غالباً با تنبیه مواجه نمی‌شوند؛ هر چند که بر خلاف مقررات و ضوابط بین‌الملل رفتار کرده باشند که نمونه بارز آن، حمله آمریکا در سال ۲۰۰۳ به عراق بود. در صحن داخلی اگر نظم، نقض شود، به ضرورت و به طور اتوماتیک، تنبیه در انتظار نقض‌کننده است. پس در صحنه بین‌المللی، اگر بازیگری از جایگاه بالا و متمایز برخوردار باشد و یا این که با بازیگران مطرح، اتحاد و نزدیکی داشته باشد، می‌تواند بدون دغدغه به نادیده انگاشتن قوانین بین‌المللی بپردازد و به بهانه حق حاکمیت، حتی در داخل جامعه خود، حقوق طبیعی اتباع خویش را نادیده بگیرد. اما در صحنه داخلی به لحاظ وجود هنجارها، ارزش‌ها و قراردادهای توافق شده، ضرورت توجه به چارچوب‌های نظم ضروری

می‌نماید. البته نقض نظم در صحنه بین‌المللی، هزینه‌های اخلاقی، مادی و جانی را سبب می‌شود، اما به جهت این که این هزینه‌ها موجودیتی نیستند، قابل مدیریت قلمداد می‌شود. پس در صحنه بین‌المللی، فقدان قوانین، هنجارهای لازم الاجرا و عدم وجود یک حاکمیت فراملی بهره‌مند از اقتدار و قدرت برای اعمال نظرات و الزامات سبب می‌شود که بازیگران به یکپارچه و همیشگی بودن تعهدات و قراردادهای باور نداشته باشند. در صحنه داخلی به علت این که حاکمیت وجود دارد و قراردادهای و هنجارها از ماهیت و هیئت عملیاتی برخوردار هستند، به عبارت دیگر، قوانین لازم الاجرا وجود دارند، بازیگران، دغدغه‌های موجودیتی را کمتر احساس می‌کنند. با توجه به این نکته حساس که در صحنه بین‌المللی، ماهیت تعاملات بین‌المللی به شدت متأثر از جایگاه و موقعیت بازیگران است و ارزش‌های بین‌المللی و مقررات، به سهولت، قابل نادیده‌انگاری هستند (حمله عراق به ایران، حمله آمریکا به عراق، عملکرد روسیه در خصوص چین‌ها و غیره...)، کشورها می‌بایست چارچوب‌هایی را مبنای فعالیت خود قرار دهند که توفیق آنان را در راه رسیدن به اهداف میسر سازد. کشورها فارغ از این که امنیت را حیاتی می‌یابند و یا این که کسب قدرت و یا برقراری صلح از طریق همکاری را مطلوب قلمداد می‌کنند، همگی خواستار دستیابی به بسنده‌ترین جایگاه در صحنه روابط بین‌المللی هستند. برای رسیدن به این مهم، بازیگران می‌توانند به سیاست‌های مبتنی بر توازن قوا، دنباله‌روی و یا انتقال مسئولیت و وظیفه متوسل شوند.^{۲۶} در عین حال نیز این امکان وجود دارد که در چارچوب یک تحلیل و درک لیبرال از ماهیت روابط بین‌الملل، بازیگران برای تحقق جایگاه مورد نظر به جای توازن نظامی به توازن نهادی که وجود درجه بالایی از وابستگی متقابل اقتصادی است، گرایش پیدا کنند.^{۲۷}

پس در هر حالت، خواه اصل نظم‌دهنده را هرج و مرج مطرح کنیم و یا این که آن را وابستگی متقابل اقتصادی و همترازهای تئوریک آن بدانیم، هدف مطلوب یکسان است. البته توجه شود که نه در علوم انسانی و نه در علوم طبیعی، شواهد، هیچ‌گاه غیر مبهم نیستند.^{۲۸} و نمی‌توان با قطعیت مطلق صحبت کرد، اما این امکان هست که در سطح کلی به تحلیل پرداخت. به دلیل پذیرش این که ساختار و کارگزار در قلمرو بین‌المللی، هر یک تأثیرگذار است و تأثیرات آنان در یکدیگر، تنیده هست، سبب ناتوانی در ابهام‌زدایی می‌باشد. تأثیر توان‌مندی‌ها بر روی سیاست خارجی، غیر مستقیم و پیچیده است؛ چرا که می‌بایست فشارهای سیستمی از طریق تغییرهای بینابین در سطح واحد، خود را متجلی

جایگاه اخلاق در نظام بین‌الملل

با در نظر گرفتن این نکات، متوجه می‌شویم چرا بازیگران از یک سو قادر نیستند و از طرف دیگر هم تمایلی به این ندارند که بیان کنند چه مؤلفه‌هایی را به طور ثابت و یا غیر ثابت در حیات دادن به سیاست‌های خود در نظر می‌گیرند. دولت‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانند در خصوص نیات پیش‌روی یکدیگر مطمئن باشند. عدم قطعیت در خصوص آینده و تغییر قابل انتظار در توزیع نسبی قدرت، باعث حیات بخشیدن به محرک‌ها و موانع در خصوص همکاری یا سیاست‌های رقابت‌آمیز در زمان حاضر می‌شود.^{۳۰} با وقوف به این مهم و در سطحی وسیع‌تر، آگاهی به دو ویژگی، یعنی «خصلت‌های ساختاری سیستم و منطق بقای واحدها (دولت‌ها)^{۳۱} باید بیان کرد آیا اخلاق می‌تواند عامل تعیین‌کننده در روابط بین‌المللی باشد». تصمیم‌گیران در قلمرو هر کشوری، بر اساس مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها به حیات دادن به سیاست‌ها و تعامل در صحنه بین‌المللی می‌پردازند. غالباً تمامی تصمیم‌گیرندگان بر این موضوع پای می‌فشارند که منافع ملی، مبنای تصمیم‌ها و سیاست‌هاست. اکثراً این نکته را نیز عنوان می‌کنند که مباحث اخلاقی، یکی از ارکان مهم در شکل دادن به ماهیت اهداف می‌باشد. به همین دلیل، همیشه با حضور اخلاق در روابط بین‌الملل مواجه بوده‌ایم. اما این نکته به شدت، حیاتی است که توجه شود جدا از این که اخلاق تا چه حد نقش ایفا می‌کند، همیشه و در همه حال، اخلاق، مقوله‌ای است که جایگاه موقعیتی در طراحی سیاست‌ها و ارزیابی اهداف بازی می‌کند. بازیگران یا اخلاق را می‌خواهند؛ چون منافع آنان ایجاب می‌کند و یا این که نسبت به آن بی‌اعتنا می‌شوند؛ چرا که منافع آن را نامناسب می‌یابند. منافع می‌تواند ماهیت ملی و یا این که خصلت فردی و شخصی داشته باشد. اما در هر دو صورت، مقوله اخلاق، همیشه و در همه حال با توجه به موقعیت‌ها و شرایط، نقش آفرین می‌شود. این نظریه بدان معناست که از نقطه نظر کاربردی و عملیاتی نمی‌توان گزاره «تأکید بر اصول برای یک سیاست خارجی اخلاقی»^{۳۲} را مشاهده یا اعمال کرد. اگر هدف را جایگاه و موقعیت مطلوب قرار دهیم، می‌بایست تمام اهرم‌های در اختیار و تمامی عناصر حیات‌بخش توان‌مند به کار گرفته شوند. معیار این که چه مؤلفه‌ای از بین عناصر شکل‌دهنده توان‌مندی به کار گرفته شود و این که کدامین مؤلفه از بین فاکتورهای توان‌مندی اولویت یابد، از یک سو برخاسته از ملاحظات و معاملات داخلی و از



طرف دیگر، معادلات و واقعیات بین‌المللی است. اقدامات در خلأ شکل نمی‌گیرند؛ همان‌طور که پی‌آمدها متأثر از ساختارها و واقعیات هستند به هر حال باید عناصری به عنوان اصول و ابزار انتخاب شوند که فزون‌ترین منفعت را در اختیار قرار دهند، همین‌طور می‌بایست فاکتورهای مطرح شوند که بیشترین همخوانی بین نتایج و اهداف را نشان دهند، نیز مؤلفه‌هایی به کار گرفته شوند که قلیل‌ترین هزینه را بر متحدین تحمیل کنند و عناصری به صحنه بیایند که برجسته‌ترین افزایش اعتبار در معادلات قدرت در داخل کشور را برای تصمیم‌گیرندگان رقم بزنند. اگر این چارچوب ذکر شده را مبنا قرار دهیم، متوجه می‌شویم که نمی‌توان اخلاق را به عنوان فاکتور اولویت‌دار در حیات دادن به ماهیت روابط بین‌الملل مورد توجه قرار داد. با توجه به این که در صحنه جهانی، قوانین لازم‌الاجرا برای همه وجود ندارد، ضرورتی برای همگان نیست که به مولفه‌های اخلاقی پای‌بند باشند. در این صورت اگر بازیگری، مباحث اخلاقی را سرلوحه سیاست‌های خود قرار دهد و دیگر کشورها به این نتیجه برسند که بهره فزون‌تری از عدم توجه به مباحث اخلاقی می‌برند؛ پس به طور اتوماتیک، کشوری که اخلاق‌گرایی در قلمرو گیتی را دنبال می‌کند، به سترونی در رابطه با تحقق اهداف مواجه می‌شود که این خود به معنای تضعیف جایگاه و موقعیت بین‌المللی است. از طرف دیگر، هنگامی توجه به مقوله اخلاقی به عنوان یک فاکتور اساسی در حیات دادن به تعاملات مهم می‌بایست جلوه‌گری کند که مبانی اخلاقی تمامی بازیگران و ارزش‌های شکل‌دهنده مباحث اخلاقی، همسو باشند. با توجه به این که چنین حقیقتی وجود ندارد و کشورها بر اساس مبانی ارزشی متفاوتی، اخلاق را تفسیر و تعریف می‌کنند، پس تعامل کارآمد، حیات نمی‌یابد. هر بازیگری سعی می‌کند تعریف ارزشی خود را به عنوان عنصر اخلاقی مطرح کند و این باعث می‌شود که اخلاق به جای تسهیل تعاملات حیات‌بخش، منازعه، کشمکش و احتمالاً بحران گردد. به کارگیری اخلاق در نقش کلیدی قوام دادن به سیاست‌ها منجر به این می‌گردد که در تعاملات، در صورت بروز اختلافات، امکان مصالحه به شدت کاهش یابد و اخلاق، حیات‌بخش جنگ گردد. اصول اخلاقی به ضرورت ماهیت آنان از توجیه ارزشی مستحکم برخوردار هستند و این منجر به این می‌شود که تصمیم‌گیرندگان نتوانند در خصوص آنان به بده بستن در رابطه با دیگر بازیگران بپردازند. چنین وضعیتی، منجر به از بین رفتن انعطاف و ناتوانی اخلاقی و هراس ارزشی برای امتیاز دادن - که عنصر حیات‌بخش صلح است - بگردد.



این نکته آشکار است که از دارایی‌هایی می‌بایست استفاده شود تا بتوان به جایگاه مطلوب‌تر و با اعتبارتری دست یافت. همان‌طور که قبلاً متذکر شدیم، یکی از دارایی‌ها، دارایی‌های هنجاری است. از زیرستون‌ها و زیرپایه‌های دارایی هنجاری باید به مفاهیم و ارزش‌های اخلاقی توجه کرد. پس در این که اخلاق، یک شکل از دارایی است، هیچ‌گونه بحثی نیست. این بدان معناست که به اخلاق، همیشه باید به عنوان یک ظرفیت و یک امتیاز نگریسته شود. اما موضوع، این است که چه زمانی و در چه شرایطی، این درک را مطرح کرد و در چه شرایطی، آن را در حاشیه کامل قرار داد. هنجارهای اخلاقی، دو منبع دارند. بعضی از این ظرفیت و توان‌مندیهای اخلاقی، برخوردار از خصلت‌های غیر ارضی هستند و ماهیت غیر مادی دارند. در این حالت، کشوری که به این نوع از اخلاق توجه دارد و آن را در حیات دادن به سیاست اعطا کند، به دلیل این که از نظر بسیاری، همه بازیگران «دنبال کسب قدرت»^{۳۳} (جدا از این که این قدرت را برای امنیت، رفاه، اعتبار و غیره می‌خواهند) و نیازهای مادی هستند، پس کشوری که در صدد بازی بر اساس مؤلفه‌های اخلاقی از این دست باشد، می‌بایست از بسیاری از اهرم‌ها و توان‌مندی‌ها برای کسب قدرت به لحاظ خصلت غیر اخلاقی آن ابا کند که این به معنای کاهش موقعیت و جایگاه جهانی است.

برای این که بتوان اخلاق را فرصتی برجسته برای ایفای نقش دانست، ضرورت دارد که «نظم اخلاقی جهان‌گستر»^{۳۴} وجود داشته باشد و این نیز تنها هنگامی امکان‌پذیر است که مبانی اخلاقی یکسان باشد. اگر اخلاق، ریشه‌های غیر مادی داشته باشد، با توجه به تفاوت‌های مذهبی به هیچ صورت میسر نیست یک منظومه واحد اخلاقی را حیات داد که کشورها به عنوان اقمار در اطراف آن، گردش و بر اساس اصول آن اقدام کنند. با در نظر گرفتن این که در صحنه روابط بین‌الملل، «نظام قانونی، حکمفرما نیست»^{۳۵} و الزامات قانونی غیر قابل نقض وجود ندارد، نمی‌توان انتظار داشت که بازیگران به ارزش‌های اخلاقی که با ماهیت فرهنگی و تجارب تاریخی آنها سنخیت ندارند، گردن بنهند. نمی‌توان انتظار داشت ارزش‌های اخلاقی غیر مادی، به وسیله جوامعی که چارچوب اخلاقی - تمدنی متفاوت دارند، به کار گرفته شود. اخلاق غیر مادی، مطلق‌گراست و از بایدهای تغییرناپذیر صحبت می‌کند. این امکان به هیچ روی وجود ندارد که در صحنه بین‌الملل، بازیگران بر پایه مفاهیم مطلق‌گرا اقدام کنند؛ چرا که تحولات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک، دائماً در حال ظهور هستند که صحنه

بین‌المللی و واقعیات جهان را که در بستر آن کشورها باید به تصمیم‌گیری بپردازند، در مسیر تحول مداوم قرار می‌دهد. در گستره‌ای که تمامی بنیان‌ها و از همه مهم‌تر، کیفیت و الگوهای توزیع قدرت، دائماً در حال عوض شدن هستند؛ نمی‌توان بر اساس مؤلفه‌های تغییرناپذیر به سیاست‌گذاری پرداخت و در رابطه با پی‌آمدهای سیستمی به واکنش پرداخت. منبع دیگری که هنجارهای اخلاقی، ریشه در آن دارند، اخلاق مدنی است.

در بعضی از جوامع، اخلاق، ماهیت اجتماعی دارد و به شدت، بی‌بهره از خصلت‌های آسمانی است. اگر اخلاق مدنی، بستر تصمیم‌گیری و هویت بخشیدن به سیاست‌ها باشد، به این معناست که منافع و هویت‌های بازیگر، یک سازه اجتماعی است. شخصیت و خصلت تصمیم‌گیرنده و تصویری که از واقعیات در قلمرو حیات ترسیم می‌سازد، همگی بازتاب چارچوب اجتماعی است که او در آن زیست می‌کند. پس اقدامات خصمانه می‌توانند هم از امید برای بهره و یا ترس از باخت و هم از ضرورت‌های تهاجمی و یا پاسخ‌های دفاعی ناشی شوند.^{۳۶}

هویت بازیگران و به تبع آن تعریف آنان از محیط عملیاتی و تفسیری که از واقعیات دارند، به شدت، تابع محیط داخلی حیات سیاسی و ساختار تصمیم‌گیری است که در آن قرار دارند. در چنین فضایی، ارزش‌های فردی نیستند که حیات‌بخش هستند، بلکه چارچوب اجتماعی است. با توجه به این نکته که بازیگر عقلانی، تمرکز خود را بر رجحان‌ها و پی‌آمدها قرار می‌دهد، و بر اساس آنها تصمیم می‌گیرد، متوجه می‌شویم که چرا نمی‌توان اخلاق مدنی را مبنای حیات‌بخش سیاست‌ها قرار داد. رجحان‌ها در بستر جامعه شکل می‌گیرند و بازتاب معادلات در جامعه هستند؛ پس یک سازه اجتماعی محسوب می‌شوند و هویت اجتماعی خاص خود را حمل می‌کنند. با در نظر گرفتن این که جامعه مدنی در هر جغرافیایی حیات نیافته است و سطوح متفاوتی از توسعه وجود دارد و این که عناصر و مؤلفه‌های جامعه مدنی در گستره گیتی یکسان نیست، به کیفیت عقلانیت و ماهیت آن از یک جامعه به جامعه دیگر متفاوت است. پس آن چه در یک جامعه عقلانی محسوب می‌گردد، ممکن است در جامعه دیگر، غیر عقلانی منظور گردد. با در نظر گرفتن این که عقلانیت، بازیگر و به عبارتی ساختارشناختی او بازتاب هویت اجتماعی است، متوجه می‌شویم که چرا نمی‌شود اخلاق را حیات‌بخش تصمیمات و معادلات در صحنه روابط بین‌الملل به عنوان یک عنصر همیشگی و دائمی مطرح کرد. اخلاق به ضرورت نکاتی که گفته شد، می‌بایست خصلت موقعیتی داشته باشد و بر اساس



ملاحظات داخلی و بین‌المللی، نوع نقش و میزان حضور را تجربه کند. برای این که در صحنه جهانی اخلاق را به کار گیریم، باید این سؤال را مطرح کنیم که هنجارهای اخلاقی مشروع در قلمرو گیتی کدامین هستند. این واضح است که به دلیل سطح متفاوت توسعه در ابعاد متفاوت آن، ریشه‌های متفاوت اخلاق (آسمانی و مدنی)، تعریف‌های متفاوت از منافع، تمایز منافع در جوامع مختلف (در بعضی جوامع فردی است و در بعضی جغرافیای ملی است) و مواجهه روزمره با تحولات وسیع و گسترده در تمامی حیطه‌های حیات مشروعیت یکپارچه اخلاقی وجود ندارد. هنجارهای اخلاقی، محققاً دارای محسوب می‌شوند، اما با توجه به این که واقعیات ذکر شده، عملکرد آنها را بسیار مقید می‌سازد، ضرورت دارد که با توجه به شرایط و موقعیت، تصمیم گرفته شود که اخلاق چه نقشی داشته باشد. در نهایت، باید به این نکته توجه شود که به دلیل این که الگوهای توزیع قدرت در صحنه روابط بین‌المللی به کشورهای برتر سیستم، جایگاه ویژه برای اعمال سیاست و خواست‌های خود اعطا می‌کند، اگر مباحث اخلاقی، حیات‌بخش شوند و از اعتبار برای شکل دادن به اهداف برخوردار شوند، محققاً هنجارهای اخلاقی بازیگران برتر سیستم است که حیات‌بخش بستر ارزشی تصمیم‌گیری خواهد شد و این محققاً به ضرر کشورهای مخالف، دشمن و متعارض با بازیگران برتر خواهد بود. به نفع کشورهای غیر بزرگ است که ارزش‌های اخلاقی، مبنای تصمیم‌گیری و قوام‌دادن به سیاست‌ها و منافع نباشد؛ چرا که در آن صورت، هنجارهای اخلاقی قدرت‌های بزرگ، معیار خواهند بود که به ضرورت، منجر به کاهش و تضعیف جایگاه و اعتبار بین‌المللی خواهد شد که این به معنای از دست دادن فرصت برای تحقق منافع و قوام هویت خواهد بود.

اخلاق می‌بایست به عنوان یک «قدرت ابزاری» و نه به عنوان یک «قدرت بیانی»^{۳۷} در قلمرو گیتی مطرح شود. قدرت ابزاری به معنای کنترل ابزاری و شیوه‌های زورگویانه و اجبارکننده است و تمامی بازیگران در صحنه جهانی، جدا از جایگاه، میزانی از این نوع قدرت را دارا هستند. کشورهای برتر سیستم و کشورهای غیر مطرح، حجمی هر چند غیر یکسان از ابزارهای خشونت را دارند، اما در رابطه با قدرت بیانی کشورهای مطرح سیستم به دلایل متعدد از قبیل توسعه سیاسی، اقتصادی و تنوع فرهنگی، عملاً کنترل کامل بر هنجارها و ارزش‌های مطرح را دارا هستند. این بدان معناست که کشورهای غیر برتر، عملاً نباید امیدی به این داشته باشند که قابلیت رقابت با بازیگران مطرح سیستم را دارا

باشند. پس کشورهای غیر بزرگ برای حفظ جایگاه کنونی - که حداقل، خواست باید باشد - بهتر است که خواهان ورود هنجارهای اخلاقی به قلمرو تعاملات بین‌المللی نباشند؛ چون در آن صورت، کمترین امکان رقابت و به تبع آن، نفوذ را در شکل دادن به واقعیات بین‌المللی خواهند داشت.

سخن پایانی

چرایی حیات یافتن جنگ، صلح و همکاری و چگونگی جلوگیری از جنگ و متجلی ساختن صلح و همکاری، هستی‌بخش حیطه روابط بین‌المللی است. چارچوب‌های تئوریک و استدلال‌های ارزشی در طول تاریخ در راستای پاسخ به این دغدغه‌های استراتژیک شکل گرفته‌اند؛ در صورتی که اخلاق، مؤلفه‌ای در جهت کاهش حیات یافتن جنگ، ارتقای موقعیت و بهبودی جایگاه بازیگر شود، می‌بایست اساس و مبنای سیاست در صحنه بین‌الملل باشد و در غیر این صورت، بهره‌وری از آن فزون‌ترین بی‌اخلاقی است؛ چرا که باعث تضعیف جایگاه و هزینه‌های فزاینده برای جامعه می‌شود.

- 1 . John Lewis Gaddis, The Long peace, International security Vol. 10, No. 41, spring 1988.
- 2 . Raymond Aron, The Century of Total War, Gardencity, N. Y.: Doubleday, 1954.
- 3 . Michael W. Doyle, Ways of War and peace: Realism, Liberalism and Socialism, New York: W. W. Norton, 1995.
- 4 . Chris Brown, Understanding International Relations, New York, Palgrave, 2001.
- 5 . Richard C. Snyder, H. W. Bruck and Burton Sapin, eds, Foreign Policy Decision Making: An Approach to The Study of International Politics, New York: Free Press, P. 7, 1962.
- 6 . Valerie M. Hudson, foreign Policy Decision Making: A Touchstone for International Relations Theory in 21 Century in R. Snyder, etal, Foreign Policy Decision Making (Revised), London Palyrave, 2002, p. 4.
- 7 . Alexander wendt, Sound Theory of International Relations, New York: Cambridge University press, 1999, p. 134.
- 8 . Tony Evans and Peter Wilson, Reyime Theory and the English school of International Relations: A comparison, Millennium: Journal of International studies, Vol. 21, No. 3, Winter 1992, p. 330.
- 9 . Helen Milner International Theories of Cooperation among Nations: Strength and weaknesses, World Politics, Vol. 44, No. 3, April 1992, p. 468.
- 10 . Charles Lipson, Internationals Cooperation in Economic and Security Affairs, World Politics, Vol. 37, No. 1, October 1984, p. 2.
- 11 . Robert O. Keohancer After Hegemony: Cooperation and Discord in the world Political Economy, Princeton, N. J. : Princeton University press, 1984, p. 67.
- 12 . IVO Daalder and James Lindsay, America Unbound: The Bush Revolution in Foreign Policy, Washington, Dice, the Brookings. Institution, 2003, p. 45.
- 13 . Duncan Sindal, Relation Gains and the pattern of International Cooperation American political Science Review, Vol. 85, No. 3.



September 1991, p. 715.

14 . Henning Boekle, Volker Rittberger and Wolfgang wagner, constructionist foreign policy Theory in German Foreign policy since Unification: Theories and Case Studies, edited, V. Rittberger, New York, Manchester University Press, 2001, p. 108.

15 . William Wohlforth, Realism and the End of Cold War International Security, Vol. 19. No. 3, 1994, p. 96.

16 . Kenneth N. Waltz, The Emerging structure of International Politics, International security, Vol. 18, No. 2, 1993.

17 . Kenneth N. Waltz, Theory of International Politics, Reading, MA: Addison – Wesley, 1969, p. 126.

18 . Hans J. Morgenthau, Politics Among Nations: The Struggle for power and peace, 5, ed. New York: Knopf, 1973.

19 . Kenneth N. Waltz, Theory of International Politics, Reading MA: Addison Wesley, 1979.

20 . Stephan Van Evra, the Hard Relations of International politics, Boston Review, Vol. 17, No. 6. November – December, 1992, p. 19.

21 . Martha Finnemore and Kathryn Sikkink, Taking Stock: The Constructivist Research Program in International Relations and Comparative Politics, Annual Review of Political Science Vol. 4. 2001, p. 393.

22 . John J. Mearsheimer, The False Promise of International Institutions International Security, Vol. 19 (No. 3, Winter 1994 – 1995), p. 12).

23 . Barry Buzan, Peace, Power and Security: Contending Concepts in the Study of International Relations , Journal of Peace Research, Vol. 21, No. 2, 1984, p. 109.

24 . Benjamin E. Goldsmith, Yusaku Horiuchi and Takashi Inoguchi, American Foreign Policy and Global Opinion: Who Supports the War in Afghanistan, Journal of Conflict Resolution, Vol. 49, 2005, p. 409.

25 . Christopher Hill, Bringing War Home: Foreign Policy Making in Multicultural Society International Relations, Vol. 21, No. 3, 2007, p.259.

26 . Kenneth N. Waltz, Theory of International Politics, Reading, MA. Addition – Wesley 1979, p. 126.

153 Theory: Economic Interdependence and Balance of Power Strategy in Southeast Asian, European Journal of International Relations, Vol. 14.

No. 3, 2008, p. 511.

28 . Robert Jervis, Realism and the Study of World Politics International.

29 . Gideon Rose, Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy, World Politics, Vol. 51, No. 1, October 1998, p. 75.

30 . Jeffrey W. Taliaferro, Security Seeking Under Anarchy: Defensive Realism Revised International Security, Vol. 25, No. 3, Winter, 2000 – 2001, p. 145.

31 . Shibashis Chatterjee, Neo – Realism, Neo – Liberalism and Security, International Studies, Vol. 40, No. 2, 2003, p. 130.

32 . Lisa A. Baglion, Emphasizing Principles For a Moral Foreign Policy. American Behavioral Scientists, Vol. 51, No, 9, May 2008.

33 . Hans J. Morgenthau, Politics Among Nations: The Struggle For Power and Peace, New York: Knopf, 1948 , p. 5.

34 . Jim George, Realist Ethics in International Relations and Post Modernism Thinking Beyond the Egoism – Anarchy Thematic, Millennium, Vol. 24, No. 2, 1995, p. 201.

35 . Mary Maxwell, Morality Among Nations, Albany: State University of New York Press, 1990, p. 56.

36 . Robert Jervis, Was the Cold War a Security Dilemma? Journal of Cold War Studies, Vol. 3. p. 37 – 38.

37 . Eric O. Hanson, The Catholic Church in World Politics, Princeton, N. J. Princeton University Press, 1987, p. 2.

